Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

Vol. 54, No. 4: Issue 131, Winter 2023, p.119-133

Online ISSN: 2538-3892

Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 05-10-2021 Revise Date: 03-11-2021 Accept Date: 06-11-2021

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.72396.1180

Article type: Original

Heir of the walad zina without a spouse and child in Imami jurisprudence and Islamic punishment code 2013

Dr. Mohammad Reza Zafari (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran

Email: Mr_zafari@pnu.ac.ir

Dr. Adel Sarikhani

Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Qom University

Abstract

The famous Imami jurisprudents, based on the traditions that negate the lineage and inheritance between the *walad zina* (the child of adulterine) and the natural parents, considered his heir in case he does not have a wife and children, the infallible Imam (a.s.) or his successor, and the legislator has also stated the same ruling in Article 553 of the Islamic Penal Code and declared it exclusively for blood money, while it can be inferred from the authentic traditions of this chapter, the opposite of the popular saying. In addition to that, the ambiguity in the concept of the *walad zina* and its verification method spreads from jurisprudence to the aforementioned law and makes the judge face the doubt of recognizing *walad zina* and, and necessarily in the cases presented, the parents are still presented as the heirs of the adulterine child

Therefore, for the famous saying and the mentioned legal article, even on the assumption of no defect in the expression of the ruling, it is not expected to work much, unless the jurists and, accordingly, the legislator, resolve the ambiguity of the ruling and the issue with some limitations.

Keywords: *The walad zina*, popular saying, inheritance, natural parents.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۴ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۱ - زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۳۳ - ۱۱۹

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.72396.1180

نوع مقاله :پژوهشی

وارث ولد زنای فاقد همسر و فرزند
در فقه و قانون مجازات اسلامی

(نویسنده مسئول) دکتر محمدرضا ظفری

استادیار گروه حقوق جزا و جرمشناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه پیام نور ،تهران، ایران

Email: Mr_zafari@pnu.ac.ir

دکتر عادل ساریخانی

استاد گروه حقوق جزا و جرمشناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم

چکیده

مشهور فقیهان امامیه بر پایهٔ روایاتی با نفی نسب و توارث بین ولد زنا و والدین طبیعی، وارث او را در صورت نداشتن همسر و فرزند، امام معصوم(ع) یا جانشین او دانسته‌اند و مقنن نیز همین حکم را در مادهٔ ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی، منحصر به دیه اعلام کرده است، درحالی‌که می‌توان از روایات معتبر این باب، خلاف قول مشهور را استنباط کرد. افزون بر آن، ابهام در مفهوم ولد زنا و روش احراز آن، از فقه به قانون مذکور سرایت می‌کند و قاضی را با شبههٔ تشخیص ولد زنا مواجه می‌سازد و لزوماً در پرونده‌های مطروحه، والدین همچنان وارث ولد زنا معرفی خواهد شد؛ پس برای قول مشهور و مادهٔ قانونی مذکور، حتی بر فرض عدم‌نقص در بیان حکم نیز کارایی چندانی متصور نیست، مگر اینکه فقها و به‌تبع آنان قانون‌گذار، با قیودی ابهام حکم و موضوع را مرتفع سازند.

واژگان کلیدی: ولد زنا، قول مشهور، توارث، والدین طبیعی.

مقدمه

در فقه امامیه کسی که از رابطهٔ زناشویی نامشروع متولد شده باشد، با وجود شرایطی تحت‌عنوان ولد زنا مشمول احکام خاصی می‌شود. از نگاه مشهور فقهای امامیه یکی از این احکام این است که توارث بین او و طرفین زنا منتفی می‌شود؛ درنتیجه، وارثِ حقوق و اموالِ ولد زنایی که فاقد همسر و فرزند باشد، امام(ع) یا جانشین اوست و قانون‌گذار امامی نیز بر پایهٔ همین حکم فقهی در مادهٔ ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی ۹۲، مقام رهبری را وارث حق دیهٔ وی معرفی کرده است.

بنابراین، چنانچه دربارهٔ قتل غیرعمدی فردی دعوایی مطرح شود و قاتل مدعی ولد زنابودن مقتول شود، طبعاً پس از اثبات موضوع، والدین طبیعی وی چیزی را از دیه به دست نمی‌آورند و بر اساس مادهٔ ۵۵۳ قانون فوق، حاکم اسلامی وارث او خواهد بود. اما از یک سو، در عبارات فقها و همچنین روایات، صراحتاً ولد زنا تعریف نشده است؛ لذا وقتی قاضی در موارد مبتلابه، مفهوم ولد زنا را مبهم ببیند و معیاری برای تشخیص مصادیق ولد زنا نیابد، در هر مورد احتمال شبهه می‌دهد و خود را ملزم می‌بیند که به مشروعیت فرزند حکم کند، درحالی‌که این عکس فلسفهٔ قول مشهور و قانون مذکور است. علاوه بر این، بر اساس برخی دیگر از روایات صحیح این باب، نحوهٔ احراز موضوع، مشمول قواعد متعددی است و چون این قواعد را فقهای ما تفصیلاً بیان نکرده‌اند، همین نیز بر ابهام مسئله خواهد افزود و اثبات ولدزنابودن فرد را بسیار مشکل می کند. از سویی دیگر، مشهور فقها حکم مسئله را بر دسته‌ای از روایات استوار ساخته‌اند، درحالی‌که در مقابل آن‌ها دسته‌ای دیگر از روایات نیز وجود دارد که نسبت و توارث بین ولد زنا و والدین طبیعی را نفی نکرده‌اند، بلکه حتی باتوجه‌به اعتبار سندی و دلالی بیشترِ آن‌ها شاید حتی بتوان گفت که قضیه بالعکس است؛ لذا طبق ادلهٔ آنان نمی‌توان قاطعانه اظهار داشت که به‌جای والدین طبیعی، امام(ع) یا حاکم اسلامی، وارث ولد زنای فاقد همسر و فرزند باشد.

لازم به‌یادآوری است که برخی از محققان به‌خوبی ارث‌نبردن ولد زنا از والدین طبیعی و بالعکس را تبیین کرده‌اند (نک: احمدی رویین و ناصری مقدم، ۳۷تا۶۳)، ولی موضوع نوشتار پیش رو، بررسی آثار شکلی و ماهوی قضیه است که در کلمات فقها و بالتبع قانون‌گذار، چندان مدنظر نبوده است.

برای حل مسئلهٔ وارث‌بودن حاکم اسلامی یا والدین طبیعی، نوشتار حاضر در سه مرحله تدوین شده است: اولاً، از مفهوم ولد زنا ابهام‌زدایی می‌شود؛ ثانیاً، قواعد حاکم بر احراز ولد زنا تعیین می‌شود و ثالثاً، ماهیت ادله، قول مشهور و طبعاً مادهٔ قانونی مذکور و آثار حقوقی آن‌ها نیز بررسی خواهد شد و با نگاهی به مادهٔ ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی نتایج را بیان می‌کنیم.

۱. مفهوم ولد زنا

وَلَد در لغت اعم از پسر یا دختر استعمال می‌شود، چنان‌که در این آیات شریف هویداست: «فَـإِنْ لَـمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ» (نساء: ۱۱) و «أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ» (انعام: ۱۰۱). واژهٔ زنا بدون مد یا زنا با مد به کسر زاء کـه از باب مفاعله است، در معنای دخول زن بدون نکاح و عقد شرعی (راغـب اصـفهانی، ۳۸٤) و بـدون ملـک یمین و بدون شبهه به‌کار می‌رود (کیاهراسی، ۲۸۷/٤).

مفهوم لغوی ولد زنا با تعابیر دیگری مثل ابن‌مسافحه یا ولد سفاح به کسر سین (ابن‌منظـور، ٤۸٥/۲)، ولد زِنْیَه یا زَنْیَه، ولد غَیَّة یا ولد غیررَشْدة (مرتضی زبیدی، ٤٥۳/٤) هم آمده است. سفاح از باب مفاعله به معنای زناست که در قرآن هم بیان شده است: «مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسَافِحِینَ» (نساء: ٢٤)؛ محصن بـه‌معنـای پاکی از زنا و مسافح به‌معنای زناکار است (فخر رازی، ۳۸/۱۰). ولد غَیَّة یا غیررَشْدة؛ یعنـی شخصـی کـه فاقد اصل و نسب معینی است و در برابر ولد رِشْدة یا رَشْدة قرار دارد (فیومی، ۲۲۷/۲).

اما مفهوم اصطلاحی ولد زنا در فقه امامیه در برابر ولد مشروع قرار می‌گیرد؛ معمولاً فقیهان امامیه قیود ولد زنا را صراحتاً بیان نمی‌کنند، ولی می‌توان مفهوم ولـد نامشـروع را از تعریـف نسـبِ مشـروع دریافـت: «هرگاه در زمان انعقاد نطفه بین زن و مرد یکی از اسباب شرعی زوجیت، ملکیـت یـا شـبهه وجـود داشـته باشد، فرزند حاصله ولد شرعی است و وجود موانعی همچون حیض، روزه، اعتکاف، احرام وماننـد آن در حلال‌زادگی فرزند خللی وارد نمی‌سازد» (مکارم شیرازی، ۱۱۲/۲).

حال اگر این تعریفِ ولد مشروع را در کنار قیودی که به‌صورت پراکنده در لسان فقها بیـان شـده اسـت قرار بدهیم، شاید بتوان ولد زنا را چنین تعریف کرد:«هرگاه مرد با دارابودن شرایط تکلیف شامل بلوغ، عقـل و اختیار بدون عقد دائم یا موقت یا نکاح معاطاتی و بدون ملکیت (یعنی مرد بـدون اینکـه مالـک کنیـزش باشد)، بدون تحلیل (در جایی است که مالک، کنیزش را بـه مـردی حـلال کنـد) و بـدون وجـود شـبهه و همچنین با علم به حرمت زنا در فرج (اعم از قبل یا دبر) زنی که از همـهٔ شـرایط تکلیـف برخـوردار باشـد دخول کند، عمل زنا تحقق می‌یابد و فرزند آنان متولد از زنـا و حـرام‌زاده اسـت» (خمینـی، کتـاب البیـع، ۱ /۲٦۷؛ گلپایگانی، ۳۰/۱).

مشکل مفهومی ولد زنا به قانون نیز سرایت کرده است؛ باوجود اینکه مقنن دوبار در مواد ٥٥۲ و ٥٥۳ ق.م.ا مصوب ۹۲، اصطلاح شخص متولد از زنا را به کار برده اسـت، امـا هـیچ تعریفـی از آن ارائـه نـداده است، ولی احتمالاً بر اساس دو مادهٔ فوق و مادهٔ ۲۲۱ و تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۲۲۴ بتوان مراد مقـنن را از ولـد زنـا چنین فهمید: «هرگاه مرد و زنی با رضایت ولی بدون علقهٔ زوجیت و بدون وجود شبهه، جماع کننـد کـه در اثر آن فرزندی به‌دنیا بیاید، شخص متولد از زناست، مگر اینکه جماع در حالت بیهوشی، خواب یا مسـتی،

عنف و اکراه، اغفال و فریب، ربایش، تهدید یا ترساندن واقع شـود؛ در هریـک از ایـن صـور، زنـا و نسـب نامشروع به‌دلیل نبود قصد و اراده و رضا تحقق نمی‌یابد.»

از جمع این دو تعریف فقهی و قانونی، شانزده قید در مفهوم فقهی و حقوقی ولد زنا هویدا می‌شود کـه در صورت تصویب قانون‌گذار، قاضی مکلف می‌شود در حین رسیدگی به دعوای مربوط، از تحقق همهٔ آن ها اطمینان عرفی حاصل کند. این قیود عبارت‌اند از: ۱. بلوغ مرد؛ ۲. عقل؛ ۳. اختیار؛ ٤. نبود عقـد دائـم؛ ٥. نبود عقد موقت؛ ٦. نبود نکاح معاطاتی (صرف رضایت طرفین بـدون صـیغهٔ عقـد، نکـاح منعقـد مـی شود)؛ ۷. نبود ملکیت؛ ۸. نبود تحلیل؛ ۹. نبود شبهه؛ ۱۰. علم به حرمـت زنـا؛ ۱۱. دخـول در فـرج؛ ۱۲. بلوغ زن؛ ۱۳. عقل زن؛ ١٤. اختیار زن؛ ١٥. علم به موضوع (عدم‌بیهوشی، خواب یا مسـتی)؛ ١٦. حالـت رضایت (نه با عنف و اکراه، تهدید، اغفال و فریب، ربایش یا ترساندن).

با فقدان هریک از شرایط مذکور و حصول شبهه، حکم به ولد زنابودن فرزند حاصله منتفی است و لذا نسب غیرشرعی، عدم‌توارث و مانند آن محقق نمی‌شود و بدیهی است که با این تعریف، بسیار سخت مـی توان ازنظرِ فقهی یا قانونی، فرزندی را لااقل از یک طرف متولد از زنا تلقی کرد و لذا نمی‌توان با فرض وجود لااقل یکی از والدین طبیعی، امام را وارث ولد زنا دانست.

۲. روش احراز ولد زنا

فقها معمولاً بررسی‌های فقهی را در مقام ثبوت ارائه داده‌اند و به نحوهٔ احراز موضوع چندان ورود نمـی کنند. این به این معناست که آنان در بررسی مسائل فقهی با فرض اثبـات موضـوع بـه بیـان احکـام آن مـی پردازند و دربارهٔ بحث از وارث ولد زنا نیز همین مطلب صادق است؛ ازین‌رو در اکثر آثار فقهی، کمتـر بـه شرایط احراز ولد زنا پرداخته شده است. عدم‌تصریح فقها به قیود موضوع، مصداق‌یابیِ حکم وارث ولد زنا را در عمل با ابهام مواجه می‌سازد. در این مورد کافی است که در روش احراز موضوع به صور مسئله توجـه کنیم و تقابل هریک را با قواعد مربوطه در قالب مثالی روشن کنیم: هرگاه حین رسیدگی بـه پرونـده‌ای مثـل قتل خطایی، خویشان جانی، ولد زنابودن قاتل را مطرح سازند تا به این ترتیـب در فرضـی کـه جـانی فاقـد همسر و فرزند باشد، وارث وی را امام معرفی کند، عهدهٔ خود را به‌عنـوان عاقلـهٔ ولـد زنـا از پرداخـت دیـه خارج سازند. در بیان حکم شرعی، فقیه پاسخ آسانی را در اختیـار دارد: «در جـایی کـه رابطـهٔ نسـبی بـین والدین طبیعی و ولد زنا منتفی باشد، خویشان جانی عاقلهٔ او محسوب نخواهند شد.»

ولی اثبات موضوع در دعوای مذکور در مرحلهٔ دادرسی و اثبـات حکـم، مشـمول قواعـدی اسـت کـه ممکن است با این سهولت حل نشود، زیرا صور پاسخ حداقل از یکی از این چهار قسم خـارج نیسـت: ۱.

شخص؛ یعنی جانی یا متولد از زنای مادر با مردی دیگر است؛ ۲. شخص، حاصل زنـای پـدر بـا یـک زن دیگر است؛ ۳. جانی متولد از زنای والدین حاضر است؛ ٤. درنهایت، فرد حاصل زنای دو نفر دیگر است.

اکنون قواعد حاکم بر هریک از صور دعوی را هنگام اثبات حکم بررسی می‌کنیم:

صورت نخست: اگر کسی مدعی شود تولد شخص، حاصل رابطۀ جنسی مادر جـانی بـا مـردی دیگـر غیر از شوهر بوده است و این را حتی با آزمایش DNA ثابت کند، ولد زنابودنِ قاتل ثابت نمی‌شـود؛ زیـرا احتمال شبهۀ ناشی از بیهوشی، خواب یا مستی، عنف و اکراه، اغفال و فریب، ربایش، تهدیـد یـا ترسـاندن وجود دارد و صرف احتمال عقلایی کافی است تا سبب خروج شخص از عنـوان نَسَـب نامشـروع لااقـل از طرف مادر شود. اما اگر ادلۀ مدعی یا آزمایش قطعی نباشد، در موارد مردد بین تعلق فرزند به شوهر یا زانی، قاعدۀ فراش حاکم است و به زانی چیزی نمی‌رسد و درنتیجه، فرزند حلال‌زاده تلقی خواهد شد.

صورت دوم: اگر مدعی ثابت کند که شخص در اثر رابطۀ جنسی پدر با زنی دیگر متولد شده است، باز هم عدم‌توارث آنان اثبات نمی‌شود؛ زیرا علاوه بر احتمال وجود نکاح موقت یا دائم یـا معاطـاتی یـا شـبهۀ ناشی از علل سابق‌الذکر، همین که فرزند تحت نفقه و حضانت و سرپرستی او رشد یافته است، خود اقـرار و اعتراف بر فرزنددانستن اوست و فرزند به‌شخص مُقِرّ ملحق می‌شود حتی اگر با زنا حاصـل آمـده باشـد؛ درنتیجه توارث منتفی نیست، چنان‌که شیخ طوسی در الاستبصـار چنـین آورده اسـت: «وَ هُـوَ أَنَّـهُ إِذَا كَـانَ الرَّجُلُ مُقِرّاً بِالْوَلَدِ وَ أَلْحَقَهُ بِهِ مُسْلِماً كَانَ أَوْ نَصْرَانِيّاً فَإِنَّهُ يَلْزَمُـهُ نَسَـبُهُ وَ يَرِثُـهُ وَ إِنْ كَـانَ مَوْلُـوداً مِـنَ الْفُجُـورِ لِاعْتِرَافِهِ بِهِ فَأَمَّا إِذَا لَمْ يَعْتَرِفْ بِهِ وَ عُلِمَ أَنَّهُ وَلَدُ زِنًى فَلَا مِيرَاثَ لَهُ عَلَى حَالٍ» (٤/ ١٨٥).

علاوه بر این، مردی که کودکی را فرزند خود دانسته است، به‌اقتضای قاعدۀ کرامت در روایت صـحیحۀ حلبی نمی‌تواند او را از خود نفی کند: «لَايُورَثُ وَلَدَ الزِّنَا إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ وَ أَيُّمَا رَجُلٍ أَقَرَّ بِوَلَدِهِ ثُمَّ انْتَفَى مِنْهُ فَلَيْسَ ذَلِكَ لَهُ وَ لَاكَرَامَةَ يَلْحَقُ بِهِ وَلَدُهُ إِذَا كَانَ مِنِ امْرَأَتِهِ أَوْ وَلِيدَتِهِ» (کلینی، ۱٦٣/٧).

صورت سوم: اگر ثابت شود که شخص حاصـل زنـای والـدینِ حاضـر اسـت، احتمـال وجـود نکـاح معاطاتی سبب شبهه خواهد شد (خمینی ، کتاب البیع، ۲٦٧/۱) و باتوجه‌به وقوع نکـاح بعـدی نیـز شـبهۀ حرام‌زادگی رفع می‌شود و فرزند حلال‌زاده به شمار می‌رود.

صورت چهارم: هرگاه مدعی ثابت کند که فرزند حاصل جماع زن و مرد دیگر است؛ او علاوه بر اثبات وقوع زنا باید ثابت کند که تولد فرزند فقط در اثر همین زنا بوده است و این امری تقریباً ناممکن به نظر مـی رسد؛ زیرا مثلاً شهود باید شهادت بدهند که در مدتی پیش از وقوع این زنا و مدتی پس از وقوع ایـن زنـا تـا قبل از شش‌ماه مانده به تولد فرزند، از آن دو چشم بر نداشته‌اند و باید ثابت کنند که سـبب حلیـت نیـز رخ نداده است و طی این مدت این دو با یکدیگر از روی شبهه رابطۀ جنسی برقرار نکرده‌اند و هر دو با همسران

خویش نیز مواقعه نکرده‌اند، درحالی‌که چنین ادعایی از هیچ‌کس پذیرفته نمی‌شود.

بنابراین، حتی اگر شهود درنهایت بتوانند وقوع زنا را ثابت کنند، قادر نخواهند بود از پس انتساب این فرزند به این زنا برآیند و همین تردید مستلزم حلال‌زادگی فرزند خواهد بود؛ لذا در این مورد، فقها فرموده اند: «و أما طهارة المولد، و المراد بها أن لايعلم كونه ولد زنا» (محقق کرکی، ۳۷۲/۲؛ موسوی عاملی، ٦٩/٤؛ علم‌الهدی، ٥٤٤).

۳. بررسی قول مشهور

قول مشهور فقهای امامیه همچون شیخ طوسی، علامه حلی، محقق حلی دربارهٔ وارث‌بودن حاکم در حقوق ولد زنا چنین است: «و أمّا ولد الزّنا، فإنّه لايرثه أحدٌ إلّا ولدُهُ أو زوجُهُ أو زوجتُهُ، و هو أيضاً لايرثُ أحداً إلّا ولدَهُ أو زوجَهُ أو زوجتَهُ. فإن مات، و ليس لهُ وَلدٌ و لازوجٌ و لازوجةٌ، فميراثُهُ لامام المسلمين، و لايرثه أبواه، و لاأحدٌ ممّن يتقرّبُ بهما إليه على حال» (طوسی، النهاية، ٦٨١؛ علامه حلی، ٩٢/٩؛ محقق حلی، ٢٦٢/٣).

أ. ماهیت ادلهٔ قول مشهور: از کلمات اکثر فقها استنباط می‌شود که ادلهٔ استنادی قول مشهور را روایات، قاعدهٔ فراش و اجماع تشکیل می‌دهد: «ولد الزنا لايرثه الزانی و لاامه الزانية ... عليه الاجماع ... و هو الحجة مضافاً إلى النصوص المستفيضة،...فإنّ رسول اللّه(ص) قال: الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ ... و فی الصحيح: قلت فانه مات و له مال، من يرثه؟ قال: الامام(ع)» (طباطبایی، رياض المسائل، ٤٢٧/١٤؛ همو، الشرح الصغير، ٢٢٤/٣؛ صاحب‌جواهر، ٢٧٥/٣٩). اکنون، ماهیت ادله را به‌ترتیب بررسی می‌کنیم.

اخبار معصومان(ع): منبع نخست این نظریه، عمدتاً روایاتِ باب میراث ولد زنا منقول در منابع روایی امامیه است که به‌ترتیب ثقةالاسلام کلینی در الکافی، هفت روایت (١٦٣/٧تا١٦٥)، شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، دو روایت (٣١٤/٤تا٣١٧)، شیخ طوسی ده روایت (الاستبصار، ١٨٢/٤تا١٨٦) و همو دوازده روایت (تهذیب الاحکام، ٣٤٣/٩تا٣٤٧) را در این مورد نقل کرده‌اند.

به‌دلیل نزدیکی محتوا و الفاظ روایات، از میان آن‌ها به نقل روایتی بسنده می‌شود: از امام جواد(ع) دربارهٔ مردی سؤال شد: «عن رَجُلٍ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ فَحَمَلَتْ ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ وَ الْوَلَدُ أَشْبَهُ خَلْقِ اللَّهِ بِهِ.»"امام(ع) در جواب نوشتند: «فَكَتَبَ(ع) بِخَطِّهِ وَ خَاتَمِهِ الْوَلَدُ لِغَيَّةٍ لَايُورَثُ» (ابن‌بابویه، ٣١٦/٤،ح٥٦٨١).

از مجموع سی‌ویک حدیث در این منابع روایی ممتاز امامیه، فقط نه روایت محرومیت والدین را از ارث ولد زنا بیان کرده‌اند و ظاهر یا نص آن‌ها دال بر وارث‌بودن امام(ع) است. •

قاعدۀ فراش: قاعدۀ «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»؛ به این معناست که فرزند، متعلق به صاحب فراش است و برای زانی سنگسار (یا سنگ یا حرمان) خواهد بود. فراش در لغت به‌معنای بستر است، ولی در اینجا معنای کنایی آن، یعنی هم‌بستری مشروع ناشی از نکاح یا ملکیت مراد است. واژۀ عاهر نیز به معنای زانی است (نجفی عراقی، ۲۷۵؛ شبیری زنجانی، ۷۸۲۵/۲۵). قاعدۀ مذکور درواقع، قسمتی از روایت است که در کتب معتبر روایی امامیه نقل شده‌اند (کلینی،۷٤/۷؛ طوسی، الاستبصار، ۱۸٤/٤؛ همو، تهذیب الاحکام، ۳٤٤/۹).

حال به کاربرد این قاعده در روایت نخست الکافی توجه کنیم: «عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى وَلِيدَةِ قَوْمٍ حَرَاماً ثُمَّ اشْتَرَاهَا ثُمَّ ادَّعَى وَلَدَهَا فَإِنَّهُ لَايُورَثُ مِنْهُ شَيْءٌ فَإِنَّ رَسُولَ‌اللَّهِ(ص) قَالَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ وَ لَايُورَثُ وَلَدُ الزِّنَا إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ وَ أَيُّمَا رَجُلٍ أَقَرَّ بِوَلَدِهِ ثُمَّ انْتَفَى مِنْهُ فَلَيْسَ ذَلِكَ لَهُ وَ لَاكَرَامَةَ يَلْحَقُ بِهِ وَلَدُهُ إِذَا كَانَ مِنِ امْرَأَتِهِ أَوْ وَلِيدَتِهِ»؛ هرگاه مردی با کنیز قومی مرتکب زنا شود، سپس وی را بخرد و فرزند آن کنیز را از آن خود بخواند، آن مرد از آن فرزند ارث نمی‌برد؛ زیرا رسول خدا(ص) فرمود: فرزند، متعلق به فراش است و برای زانی سنگسار (یا سنگ) خواهد بود؛ (پس) آن مرد (یعنی زانی) از ولد زنا ارث نمی‌برد، مگر اینکه فرزند کنیز را متعلق به خود بخواند. هرگاه مردی اقرار کند فرزند متعلق به اوست، به‌دلیل کرامت انسان حق ندارد وی را از خود نفی کند؛ فرزند ملحق به مرد است هرگاه از همسرش یا کنیزش متولد شود.

طبق این فرمایش امام صادق(ع)، مثلاً اگر زنی با صاحب فراش؛ یعنی شوهر یا مالکش، هم‌بستر شود و سپس در ایامی نزدیک به آن با مردی دیگر مرتکب زنا شود و پس از وقوع رابطه با این دو مرد، یکی با وطی حلال؛ یعنی در فراش و دیگری با ارتکاب زنا فرزندی به دنیا بیاورد، بر اساس قاعدۀ فقهی الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، فرزند او باید به صاحب فراش تعلق یابد و به زانی چیزی نمی‌رسد (شبیری زنجانی، ۷۸۲۰).

پس طبق ظاهر این قاعده، طرفین زنا از میراث ولد زنا محروم می‌شوند و درنتیجه از حقوق و اموال او چیزی به آن‌ها نمی‌رسد و طبق قاعده، امام وارث اوست.

شایان ذکر است که برخی مثل شیخ طوسی یا صاحب ریاض، قاعدۀ فراش را دلیل مستقلی در کنار اخبار ذکر نکرده‌اند (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳٤٤/۹؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ٤۲۷/۱٤؛ همو، الشرح الصغیر، ۲۲٤/۳) و شاید علت این باشد که موضوع اصلی این روایات، بیان همین قاعده است. اما به‌طوری‌که در بررسی متن روایات خواهیم دید، این‌گونه نیست.

اجماع: معمولاً در آثار فقهای امامیه از اجماع به عبارات متفاوتی تعبیر می‌شود و راجع به اجماعی

بودن عدم‌توارث ولد زنا، عبارتی چون: «بلا خلافٍ فی قطع التوارث بینه و بین الزانـي و أقربائـه، بـل علیـه الاجماع في المختلف و الایضاح و شرحی الشرائع للصیمري و شیخنا الشهید الثاني و هو الحجة» به کـار می‌رود و این تعبیر بیشتر در ادبیات فقیهان متأخر امامیه مثل شهید ثانی (۲۱۲/۸)، صاحب ریاض (ریاض المسـائل، ۴۲۷/۱۴؛ همـو، الشـرح الصـغیر، ۲۲۴/۳)، مولااحمـد نراقـی (۴۳۷/۱۹)، صـاحب‌جـواهر (۲۷۵/۳۹) و دیگران می‌بینیم.

ب. ارزیابی ادلۀ قول مشهور

ضعف اسناد و دلالت اخبار: باتوجه‌به مبنا و شواهدی که مشهور فقها در اختیار داشته‌اند، بر اسـاس آن‌ها دربارۀ روایات تصمیم‌گیری کرده‌اند، ولی برخی که با مبنـای آنـان موافـق نیسـتند یـا آن شـواهد را در اختیار ندارند، اسناد تعداد زیادی از روایات را نمی‌پذیرند؛ ازاین‌رو، علامه مجلسی بر پایـۀ معیارهـایی کـه دارد، بـه‌جـز دو روایـت حسـنه (صـحیحۀ حلبـی) و موثقـه، هفـت روایـت دیگـر را ضـعیف مـی‌شـمارد (۲۴۷/۲۳تا۲۴۸).

با وجود این، از ظاهر روایت صحیحۀ حلبی و نص روایت موثقه، دلیلی بر اثبات قول مذکور اسـتنباط نمی‌شود؛ زیرا در هر دو روایت، توارث طرفین به‌نحوی پذیرفته شده است؛ چنان‌که در روایت موثقه حنـان بن‌سدیر آمده است: «عَنْ حَنَانِ‌بْنِ‌سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ(ع) عَنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ يَهُودِيَّةٍ فَأَوْلَدَهَا ثُمَّ مَاتَ وَ لَمْ‌يَدَعْ وَارِثاً قَالَ فَقَالَ يُسَلَّمُ لِوَلَدِهِ الْمِيرَاثُ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ قُلْتُ فَرَجُـلٌ نَصْـرَانِيٌّ فَجَـرَ بِـامْرَأَةٍ مُسْـلِمَةٍ فَأَوْلَدَهَا غُلَاماً ثُمَّ مَاتَ النَّصْرَانِيُّ وَ تَرَكَ مَالًا لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ قَالَ يَكُونُ مِيرَاثُهُ لِابْنِهِ مِـنَ الْمُسْـلِمَةِ»؛ از امـام صادق(ع) دربارۀ مرد مسلمانی پرسیدم که با زنی یهودی مرتکب زنا شد و پس از تولد فرزند از دنیا رفـت و وارثی از خود بر جای نگذاشت، امام(ع) در پاسخ فرمود: میراث به‌فرزند متولد وی از زن یهـودی داده مـی شود (یعنی ولد زنا از پدر مسلمان ارث می‌برد). پس (دوباره) عرض کردم که مردی نصرانی با زن مسلمانی مرتکب زنا شد و سپس از زن، صاحب پسری شد و مرد از دنیا رفت و مالی را بر جای نهـاد، میـراث وی از آن کیست؟ امام فرمود: از آن پسری است که از زن مسلمان به دنیا آمده است (پس ولد زنا از پـدر نصـرانی ارث می‌برد).

در این موثقه با اینکه ولد زنا وارث زانی معرفی شده است، ولی مفهوم آن این است کـه تـوارث بـین او والدین نفی نشده است. بدیهی است که اگر ولد زنا وارث مادر معرفـی مـی‌شـد، تـوارث مـذکور اسـتنباط نمی‌شد؛ زیرا احتمال ولد ملاعنه‌بودن فرزند وجود داشت. علاوه بر این، در روایت صحیحۀ حلبی صـراحتاً بیان شده است که اگر زانی، ولد زنا را فرزند خود اعلام کند، وارث ولد زنا خواهد بود: «وَ لَايُورَثُ وَلَدَ الزِّنَا إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ.»

با وجود این دو روایت باز هم نمی‌توان از روایات دیگر کافی و منابع دیگر به‌سبب ادعای ضـعف سـند آن‌ها چشم‌پوشی کرد؛ زیرا این روایات گذشته از اینکه مستند مشهور فقهاسـت، مقبولیـت عرفـی نیـز دارد (صدر حسینی، ۱۲٤)، ولی ازنظرِ شمولیت آن روایات نسبت به مورد ما نحن فیه، درخورِ بررسی‌اند؛ بدین معنا که حکم عدم‌توارث میان والدین و ولد زنا از برخی از روایات استنباط‌شدنی است، ولی همان‌طور کـه در زیر بیان کرده‌ایم اکثراً بر توارث آن‌ها دلالت می‌کنند:

۱. الکافی: ازمجموع روایات این باب، سه روایت، والدین غیرشرعی را وارث ولد زنا می‌داند و تنهـا دو روایت بر عدم‌توارث والدین و ولد زنا دلالت می‌کند.

۲. الاستبصار: از مجموع روایات این باب، در سه روایت، مادر و بستگان مادری وارث ولد زنا معرفـی شده‌اند، در چهار روایت والدین وارث ولد زنا بیان شده است و فقط دو روایت بر وارث‌بودن امام بر ولد زنا دلالت دارند.

۳. تهذیب الاحکام: از مجموعِ روایات، در ده روایت والدین وارث ولد زنا معرفـی شـده‌انـد، ولـی دو روایت امام را وارث او معرفی کرده‌اند.

٤. کتاب من لایحضره الفقیه: هردو روایت، والدین را از میراث ولد زنا محروم کرده‌اند.

خلاصه اینکه از مجموع سی‌ویک روایات باب میراث ولد زنا، بیش از دوسوم؛ یعنی تعداد ۲۰ روایـت بر توارث والدین از ولد زنا و بالعکس دلالت دارند و فقط دو روایت او را وارث مادر و بسـتگان وی اعـلام کرده‌اند و نُه خبر دال بر عدم‌توارث آنان است؛ ازاین‌رو، باتوجه‌به رقم دو برابـری روایـاتِ دسـتهٔ نخسـت و وجود دو روایت حسنه و موثقه ازجمله آن‌ها، منطقی به نظر می‌رسد که فقها دست‌کم به‌تعـارض و تسـاقط هر دو دسته روایات قائل شوند و بر اساس عمومات و اطلاقات ادلهٔ میـراث، اصـل را بـر عمـوم ارث‌بـردن والدین از فرزند اعم از مشروع یا نامشروع قرار بدهند و درنتیجه، حکم به وارث‌بودن امام(ع) یا جانشین او ندهند.

محدودیت کاربرد قاعدهٔ فراش: راجع به قاعدهٔ فراش هرگاه تعلق فرزند، مردد بین زانی و شوهر باشد و معلوم نباشد که فرزند از نطفهٔ چه کسی به وجود آمده است، فقها طبق فرمایش امام(ع) بـرای رفـع تحیـر این قاعده را به کار می‌بندند و فرزند را متعلق به صاحب فراش می‌دانند و به عاهر؛ یعنی زانی چیـزی نمـی رسد، مگر سنگ. درواقع، مفاد و قلمروِ قاعدهٔ فراش، بیان حکم ظـاهری و صـدور حکـم در مـوارد تردیـد است. حال اگر به‌دلیل سفر یا بیماری و... طی ده ماه، عدم‌وقوع جماع زن و شوهر ثابت شود و به دست آید که فرزند قطعاً فقط در اثر زنا متولد شده است، به نظر صاحب‌جواهر نمی‌توان فرزند را طبق ایـن قاعـده بـه صاحب فراش منسوب کرد. با وجود این، وی مشخص نمی‌سازد که فرزنـد از آن کیسـت (نجفـی عراقـی،

۲۷۵)، ولی خویی فرزند را متعلق به زانی می‌شمارد؛ زیرا ازنظر وی، قلمروِ قاعده برای موارد تردید، فصل خصومت و بیان حکم ظاهری است و در مواردی که قطعاً یا عرفاً فرزند به زانی متعلق باشد، از شمول قاعده بیرون می‌ماند و فرزند به صاحب فراش منتسب نخواهد شد. در این صورت دلیلی هم وجود ندارد که فرزند به زانی تعلق نیابد، بلکه به‌مقتضای سلیقهٔ شارع و ظاهر ادله، عرف این فرزند را متعلق به زانی خواهد دانست (خویی، موسوعه، ۳۵۸/۳۲).

بر همین اساس، حتی در مواردی که وطی حلال واقع شده باشد، ولی آزمایش پزشکی DNA فرزند را متولد از شخصی دیگری غیر از صاحب فراش اعلام کند، باز هم قلمروِ قاعده تخصیص می‌یابد و در عدم تعلق فرزند به صاحب فراش تردیدی نخواهد بود.

پس صور علمی و قطعی از شمول این قاعده خارج است و بعید نیست که طرفین زنا والدین شرعی ولد زنا محسوب شوند و لذا طبق دیدگاه فقهای معاصر، به‌جز ارث که به‌دلیل خاص تخصیص یافته است، نفقه و حتی حضانت او با طرفین زناست (فاضل لنکرانی، ٤۹۹؛ خویی، التنقیح، ۷۰/۲).

مخالفت با اجماع: دربارهٔ ادعای اجماع به‌عنوان دلیل عدم‌توارث میان والدین و ولد زنا گفتنی است که؛ اولاً در کلمات قدما، مثل شیخ طوسی ادعای اجماع وجود نداشت و آنان بیشتر به اخبار تمسک می کردند: «دلیلنا الاخبار المروية عنهم(ع) و لان الميراث تابع للنسب الشرعي و ليس ها هنا نسب شرعي بين ولد الزنا و بين الام» (طوسی، الخلاف، ١٠٥/٤). عده‌ای مثل صدوق، ابن‌جنید، ابی‌الصلاح قائل بودند که نَسَب شخصِ متولد از زنا به‌طور قطع از طرف مادر وجود دارد، لذا شهید ثانی و صاحب‌جواهر و بسیاری دیگر از این دسته از فقیهان قائل به وجود توارث میان ولد زنا و مادرش و خویشان مادری او هستند (شهید ثانی ، ۲۱۲/۸؛ صاحب‌جواهر، ۲۷۵/۳۹).

ثانیاً، در برابر این اجماع، گروهی از فقهای معاصر معتقد به وجود نسبِ عرفی میان والدین و ولد زنا هستند (خویی، موسوعه، ۳۵۸/۳۲؛ شبیری زنجانی، ۳۰۵۹/۹؛ فاضل لنکرانی، ٤٤۹/۱) و ظاهر قول امام خمینی در شبیری زنجانی (٤٥۲۱/۱۳) و همین را نیز در تحقق نسبِ شرعی کافی می‌دانند و حتی روایاتی صریح دربارهٔ فرزندبودن شخص متولد از زنا برای طرفین ذکر کرده‌اند، مثل این روایت: «وَلَدُ الزِّنا ولدٌ» (شبیری زنجانی، ٤٦١١/١٤)، ولی به‌دلیل نص برخی روایاتِ نافی میراث ولد زنا، توارث را در خصوص آنان منتفی دانسته‌اند (خویی،التنقیح، ۷۰/۲).

از سوی دیگر، چون مدرک و منبع اجماع مشهور فقیهان نیز روایاتی است که در باب میراث ولد زنا ذکر شده‌اند، اجماع ادعاشده اجماع مدرکی است و دلیل مستقلی به شمار نمی‌رود.

۴. بررسی مادهٔ ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی

مقنن در مادهٔ ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی با تبعیت از قول مشهور، تنها در دیهٔ ولد زنا مقام رهبری را وارث او معرفی کرده است: «وارث دیهٔ شخص متولد از زنا درصورتی‌که فرزند و همسر نداشته باشد و زنا از هر دو طرف با رضایت صورت گرفته باشد، مقام رهبری است و چنانچه یکی از طرفین شبهه داشته یا اکراه شده باشد، همان طرف یا اقوام او وارث دیه می‌باشند."

راجع به این ماده، دست‌کم دو نکته درخورِ اشاره است: اولاً، مقنن هیچ تعریفی از ولد زنا ارائه نکرده است، حتی وقتی در احصای ویژگی‌های شاهد در بند ث مادهٔ ۱۷۷ قانون مجازات اسلامی، طهارت مولد را جزو آن می‌شمارد، باز هم آن را مبهم رها کرده است. بدیهی است که طهارت مولدبودن شاهد در مفهوم فقهی آن این است که ولد زنابودن او معلوم نباشد: «و أما طهارة المولد، و المراد بها أن لایعلم کونه ولد زنا» (محقق کرکی ۳۷۲/۲؛ موسوی عاملی، ٦٩/٤؛ علم‌الهدی، ٥٤٤). پس این اصطلاح فقهی نیز هیچ کمکی در فهم معنای قانونی یا فقهی ولد زنا نخواهد کرد، چون این تعریفی دور است و در آن، فهم معنای ولد زنا منوط به دانستن معنای ولد زنا شده است. بنابراین، وقتی در این خصوص متون فقهی فاقدِ صراحت لازم باشند، قاضی برای معنایابی ولد زنا دچار شبهه می‌شود و به‌ناچار باید از اجرای مادهٔ ۵۵۳ قانون مذکور دست بکشد. پس هم این ماده و هم بند ث مادهٔ ۱۷۷ قانون مذکور نیز در این خصوص فاقد کارآیی لازم‌اند.

ثانیاً، حقوق مالی و غیرمالی ولد زنا فقط منحصر به حق دیه نیست، بلکه او حق قصاص نفس یا عضو، حق قذف و مانند آن‌ها را نیز دارد، ولی مقنن فقط دربارهٔ حق دیهٔ او، وارثیت رهبری را بیان کرده است و این به‌لحاظ عقلی توجیه‌شدنی به نظر نمی‌رسد که مقنن تکلیف بقیهٔ حقوق او را روشن نسازد. بدیهی است که این حق عامی هم نیست که شامل بقیهٔ حقوق او شود، ضمن اینکه بر اساس اصل قانونی‌بودن نیز نمی‌توان وارثیت رهبری در دیه را به دیگر حقوق ولد زنا تعمیم داد.

نتیجه‌گیری

۱. عمده دلیل قول مشهور، دسته‌ای از روایات صحیح است که با روایات معتبر دیگر متعارض است. باتوجه‌به ضعف سند، شماری از اخبار دستهٔ نخست و تعداد دو برابریِ روایات مقابل، استناد به روایات دستهٔ نخست و حکم به وارثیت امام(ع) در حقوق و اموال ولد زنا موجه به نظر نمی‌رسد و طبق قاعدهٔ اصولی باید دست‌کم به‌دلیل تعارض این دو دسته روایات، قائل به تساقط آن‌ها شویم و به اطلاقات و عموم ادلهٔ توارث بین والدین و ولد زنا استناد کنیم.

۲. حتی با فرض عدم‌نقص حکم وارثیت امام(ع) از هر نظر در مقام ثبوت، فقهای عظام با عدم‌تصریح مفهوم و قیود شانزده‌گانهٔ ولد زنا، عملاً بر ابهام مسئله افزوده‌اند و مقنن نیز با تبعیت از قول مشهور در مادهٔ ۵۵۳ قانون مجازات اسلامی، قاضی را در اجرای این ماده بلاتکلیف نهاده است. پس تا زمانی که مفهوم ولد زنا مبهم باشد، حکم؛ یعنی وارثیت رهبری دربارهٔ حق دیهٔ ولد زنا اثبات‌شدنی نیست و به همین دلیل، قاضی در هر پرونده‌ای راجع به مفهوم و قیود آن دچار شبهه و مجبور می‌شود خلاف مادهٔ قانونی و قول مشهور، دست‌کم به وارثیت یکی از والدین حکم دهد و چنین رویه‌ای مناسب نظام تقنینی نیست که خود مقنن زمینهٔ عدم‌اجرای قانون را فراهم آورد.

۳. اینکه قانون‌گذار حکم وارثیت رهبری را منحصراً دربارهٔ دیهٔ ولد زنا بیان کرده است، قابل توجیه به نظر نمی‌رسد، زیرا ولد زنا از حقوق دیگری مثل حق قذف یا حق قصاص نیز برخوردار است؛ مثلاً در صورت قتل عمدی ولد زنای فاقد همسر و فرزند و عدم‌تعیین وارثیت رهبری، خون ولد زنایی که مقنن وی را مسلمان می‌داند به هدرخواهد رفت. بنابراین، مقنن یا مثل سایر حقوق ولد زنا، حکم وارثیت رهبری را دربارهٔ دیهٔ ولد زنا بردارد یا همهٔ احکام مربوطه را بیان کند.

٤. مقنن برای رفع ابهام موضوع از مادهٔ قانونی مزبور، چاره‌ای جز تعیین قیود شانزده‌گانه در تعریف قانونی ولد زنا ندارد. بدین ترتیب، اولاً شبهه‌ای برای قاضی حاصل نمی‌شود تا برخلاف مصوبهٔ قانون‌گذار حکم صادر کند و ثانیاً دلیلی ندارد تا قاضی برای اثبات حکم، فهم عرفی را جایگزین مفهوم شرعی ولد زنا کند؛ درنتیجه از تشتت آرای صادره در موارد مشابه پیشگیری خواهد شد.

منابع

قرآن کریم

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، کتاب من لایحضره الفقیه، به‌تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۳ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان العرب، به‌تصحیح جمال‌الدین میردامادی، بیروت: دار صادر، ۱٤۱٤.

احمدی رویین، سیدجمال و حسین ناصری مقدم، «عدم‌ارث‌بری فرزند نامشروع از والدین طبیعی در بوتهٔ نقد»، جستارهای فقهی و اصولی، س۳، پاییز ۱۳۹٦، صص ۳۷تا٦۳.

خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیلة، قم: دار العلم، ۱۳۹۰.

ـــــــــــــــ، کتاب البیع، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱٤۲۱ق.

خویی، ابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، به‌تقریر میرزاعلی غروی، بی‌جا: بی‌نا، ۱٤۱۸ق.

ـــــــــــــــــــــ، موسوعة الامام الخوئی، قم: مؤسسهٔ احیاء آثار الامام الخوئی، ١٤١٨ق.

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، مفردات الفاظ القرآن، به‌تصحیح صفوان عـدنان داودی، دمشـق: الـدار الشـامیه، ١٤١٢ق.شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح ، قم: رأی‌پرداز، ١٤١٩ق.

علم‌الهدی، علی‌بن‌حسین، رسائل الشریف المرتضی، قم: دار القرآن الکریم، ١٤٠٥ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علـی، الروضـة البهیـة فـی شـرح اللمعـة الدمشـقیة، حاشـیهٔ کلانتـر، قـم: کتـاب‌فروشـی داوری، ١٤١٠ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چـاپ‌هفتم، بیـروت: دار احیـاء التـراث العربی، ١٤٠٤ق.

صدر حسینی، سیدعلی‌رضا، «دربارهٔ اعتبار روایات کتب چهارگانهٔ حدیث شیعه»، مجلهٔ مقالات و بررسی‌ها، ۱۳۸۵، ش۷۹.

طباطبایی، علی‌بن‌محمد، الشرح الصغیر في شرح مختصر النافع (حدیقة المؤمنین)، قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشـی نجفی، ١٤٠٩ق.

ـــــــــــــــــــــ، ریاض المسائل، قم: آل‌البیت(ع)، ١٤١٨.

طوسی، محمدبن‌حسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، به‌تصحیح حسن موسـوی خرسـان، تهـران: دار الکتـب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

ـــــــــــــــــــــ، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٠٧ق.

ـــــــــــــــــــــ، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ‌دوم، لبنان: دار الکتاب العربی، ١٤٠٠ق.

ـــــــــــــــــــــ، تهذیب الاحکـام، بـه‌تصـحیح حسـن موسـوی خرسـان، چاپ‌چهـارم، تهـران: دار الکتـب الاسلامیه، ١٤٠٧ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٣ق.

علم‌الهدی، علی‌بن‌حسین، الانتصار فی انفرادات الامامیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٥ق.

فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، چاپ‌یازدهم، قم: امیر قلم، بی‌تا.

فخر رازی، محمدبن‌عمر، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربیة، ١٤٢٠ه.ق.

فیومی، احمدبن‌محمدمقری، المصباح المنیر في غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: دار الرضی، بی‌تا.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، به‌تصحیح علی‌اکبر غفـاری و محمـد آخونـدی، چاپ‌چهـارم، تهـران: دار الکتـب الاسلامیه، ١٤٠٧ق.

کیاهراسی، علی‌بن‌محمد، احکام القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

گلپایگانی، محمدرضا، الدر المنضود فی احکام الحدود، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۲ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، چاپ‌دوم، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.

محقق حلی، جعفربن‌حسن، نکت النهایة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲.

محقق کرکی، علی‌بن‌حسین، جامع المقاصد في شرح القواعد، چاپ‌دوم، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۴ق.

مرتضی زبیدی، محمدبن‌محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

مکارم شیرازی، ناصر ، کتاب النکاح، قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ۱۴۲۴ق.

موسوی عاملی، محمدبن‌علی، مدارك الاحکام فی شرح عبادات شرائع الاسلام، بیروت: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۱ق.

نجفی عراقی، عبدالنبی، المعالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی، قم: علمی، ۱۳۸۰ق.

نراقی، احمدبن‌محمدمهدی، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۵ق.